

زبدة التواریخ جمال الدین عبدالله کاشانی و دستنویس تفلیس

حمید رضا دالوند*

شمس الدین یا جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد ابی طاهر کاشانی (القاشانی و گاه نیز کاشی) مورخ حاسب^۱ از دودمانهای کهن و کاشیگر کاشان است. اثر ارزشمند عرائس و الجواهر و نفایس الاطایب^۲ در شناخت سنگهای گرانها از آن اوست. شاید چنین دانشی نیز با پیشه خانوادگی او چندان بی ارتباط نباشد. کاشانی شیعه مذهب است و در شمار صاحب قلمان روزگار ایلخانان ایران، به ویژه حلقه دانشمندان و تاریخ نگاران دستگاه رشیدالدین فضل الله همدانی قرار دارد^۳. از اینرو در کنار امور دیوانی به کار تاریخ نگاری نیز پرداخته است و آنچه نام او را جاودان ساخته است، نوشته‌ها و ادعاهای بحث‌انگیز وی در زمینه تاریخ مغول و ایلخانان است.

بحث جنجالی و پردامنه بر سر درستی و نادرستی ادعاهای کاشانی در زمینه نگارش جامع التواریخ رشیدی، موضوعی کهنه است که همه از آن آگاهی داریم. بلوشه به

*. پژوهشگر و منتقد متون تاریخی.

طرفداری از کاشی و کارترمر به دفاع از رشیدالدین آنچه گفتنی است، گفتند. استاد منوچهر مرتضوی دیدگاههای آن دو را به تفضیل تمام چند دهه پیش در ایران منتشر کرد.^۴ پیش از آن نیز علامه قزوینی در یادداشتهای خویش مطالب را سخته و گزیده جمع‌بندی کرده بود.^۵ ما نیز در اینجا به همین اشاره بسنده می‌کنیم.

گذشته از درستی و نادرستی ادعاهای ابوالقاسم کاشانی، آنچه اهمیت دارد، جمع‌بندی و برشمردن میراث مکتوب اوست یعنی نوشته‌هایی که تاکنون به نام وی ثبت شده‌اند؛ سوای عرائس الجواهر که پیشتر اشاره شد و به سبب موضوع نیز چندان به بحث ما مربوط نیست، باید گفت تاکنون بخشهایی از نوشته‌های تاریخی وی انتشار یافته‌اند. از جمله: بخش «فاطمیان و نزاریان» زبدة التواریخ به کوشش استاد دانش پژوه و نیز تاریخ اولجایتو به تصحیح خانم مهین همبلی.^۶ با این حال پرسشی که پیش می‌آید، درباره کلیت و سرنوشت نوشته‌های نویسنده یاد شده است.

نزدیک به یک دهه پیش که پا بر پهنه گسترده و پر پیچ و تاب پژوهشهای تاریخی نهادم، چیزی که سخت به خود وا داشته بودم، سرگذشت مردم زادگاهم بود. می‌خواستم که بدانم «لرها» کیستند و درکجای تاریخ و فرهنگ ایران قرار دارند. همین انگیزه خوبی بود تا با نوشته‌های پیشینیان آشنا شوم. هر روز که می‌گذشت با کتابها و نویسندگان بیشتری آشنا می‌شدم. از آنجا که این آشنایی نه به سبب رفع تکلیف‌های معمول درسی که برای یافتن حقیقتی مورد علاقه دست می‌داد، هم شیرین و لذت بخش بود و هم دیرپا و ماندگار. تا اینکه با حمدالله مستوفی و تاریخ گزیده روبرو شدم. چاپهای موجود، چاپ براون و سرانجام چاپ استاد ارجمندم جناب دکتر عبدالحسین نوایی. تاریخ گزیده، در میان نوشته‌های موجود، نخستین اثری بود که به طور گسترده درباره لرها سخن به میان آورده بود و تا آنجا که می‌دانم دیگران نیز ریزه خوار سفره اویند. ویژگی برجسته تاریخ گزیده یاد کردن از منابع مورد استفاده است که به جای خود ارزش و اعتبار علمی نویسنده آن را نشان می‌دهد و حتی اثر را به شیوه‌های امروزی نزدیک‌تر می‌سازد. اگر چه این ویژگی در برخی متون دیگر نیز به چشم می‌خورد ولی در سنجش با کپی برداریهای معمول، چنین متنهایی ناچیزند. در دو جای تاریخ گزیده به نام زبدة التواریخ کاشانی اشاره شده است که از آن جمله در «فصل یازدهم از باب چهارم در ذکر حکام و اتابکان لرستان» می‌باشد^۷ و دیگر در آغاز کتاب یعنی دیباچه‌ای که نویسنده آورده است و در آن از سرچشمه‌های اثرش یاد می‌کند.^۸ همین سرآغاز آشنایی ما با

ابوالقاسم کاشی و زبدة التواریخ او شد که تا به امروز و بدینجا کشیده شده است. به علت‌هایی چند می‌توان زبدة التواریخ ابوالقاسم عبدالله کاشانی را تاریخی عمومی از آغاز آفرینش تا به روزگار نویسنده دانست و اگر چه ادعای کاشانی را بر جامع التواریخ نمی‌پذیریم، دست کم منطقی است که به وجود تاریخی مستقل و کامل برای او قائل باشیم:

نخست اینکه پس از یک سده فهرست نویسی گنجینه دستنوشته‌های فارسی در سراسر جهان، اکنون با نوشته‌های چشمگیری به نام جمال الدین عبدالله کاشانی روبه رو هستیم که از این میان می‌توان نمونه‌های زیر را یاد کرد:

۱ - نسخه کتابخانه برلین که توسط ویلهلم پرچ به شماره ۳۶۸ فهرست شده است.^۹

۲ - نسخه دانشگاه تهران به شماره ۵۷۱۵.

۳ - نسخه مسجد ولی عصر تهران.^{۱۰}

این سه نسخه به طور کلی در یک مقدمه با موضوع تاریخ ایران و دو قسم: ۱ - پادشاهان پیش از اسلام ۲ - از اسلام تا فتح بغداد به دست هلاکو، تدوین شده‌اند و رویدادهای مندرج در تاریخ‌های عمومی موجود را در بردارند. افزون بر این به بخش «فاطمیان و نزاریان» این اثر باید اشاره کرد که دو نسخه از آن ثبت شده است. یکی دستنویس شماره ۹۰۶۷ که در اصل از آن حمید الملک میرزا اسماعیل خان افشار بوده و بعد به دست سعید نفیسی و استاد اقبال آشتیانی افتاده است و سرانجام نیز به گنجینه دستنوشته‌های دانشگاه تهران افزوده شده است. دیگری دستنویس شماره ۵۲۱۰ دانشگاه است و از روی نسخه ۹۰۶۷ بازنویسی شده است. استاد دانش پژوه بخش «فاطمیان و نزاریان» زبدة التواریخ را بر پایه این دو نسخه به چاپ رسانیده‌اند.^{۱۱}

پیش‌تر به تاریخ اولجایتو نیز اشاره شد. بخش یاد شده بر پایه دو دستنویس به شماره‌های ۳۰۱۹ ایاصوفیا و ۱۴۱۹ پاریس به سال ۱۳۴۶ توسط بانو مهین همبلی تصحیح و به چاپ رسید.^{۱۲}

پس به این نتیجه می‌رسیم که دستنویس‌های بازمانده از وجود یک اثر به شیوه تاریخ‌های عمومی معمول گواهی می‌دهند که تنها رویدادهای زمان فتح بغداد تا پادشاهی اولجایتو یعنی رویدادهای روزگار ایلخانان را کم دارد. دوم اینکه کاشانی در حلقه تاریخ نگاران روزگار ایلخانان ایران قرار دارد که رویکرد عمده آنان به تاریخ نگاری عمومی است. رشیدالدین فضل الله، حمد الله

مستوفی و کمی بعد حافظ ابرو که نوشته‌های خود را ذیل جامع التواریخ رشیدالدین یاد می‌کند، همگی دست به تجربه تاریخ نویسی عمومی زده‌اند. در این حلقه ابوالقاسم کاشانی از مدعیان است و حتی مقام خویش را فراتر از رشیدالدین بر می‌شمارد و با ادعایی که بر جامع التواریخ دارد، باید گفت جریان یاد شده را منتسب به خود می‌داند. پس چنین کسی بی‌شک می‌بایست سودای نگارش تاریخی به همسنگ جامع التواریخ در سر داشته باشد.

سوم اینکه کاشانی از نویسندگان و پرورش یافتگان روزگار مغول است. او تاریخ بشر را از آغاز تا آمدن هولاکو نگاشته است و نیز رویدادهای روزگار پادشاهی اولجایتو را جداگانه تدوین کرده است. همچنین در تدوین جامع التواریخ به ویژه تاریخ عصر غازانی نقش چشمگیری داشته است و این روزگار را تجربه نموده‌اند. از اینرو منطقی به نظر نمی‌رسد که از آوردن رویدادهای چین دوره پراهمیتی در اثرش چشم پوشیده باشد. این گمان زمانی تقویت می‌شود که در نوشته‌های حمدالله مستوفی، تاریخ نویس همروزگار وی، به مطالب زبده التواریخ درباره اتابکان لرستان برمی‌خوریم. مطالبی که در هیچ یک از نسخه‌های بر جای مانده نیامده‌اند. از اینرو با اطمینان بالایی می‌توانیم وجود بخش میانی زبده التواریخ را حدس بزنیم، حتی اگر هرگز موفق به دست یافتن به چنین نوشته‌هایی نباشیم.

بر پایه آنچه آمد، نوشته‌های تاریخی کاشانی را که می‌توان زیر نام زبده التواریخ آورد به سه بخش تقسیم کرد: بخش نخست از آغاز تا فتح بغداد به همراه تاریخ فاطمیان و نزاریان، بخش میانی یا تاریخ ایلخانان، اتابکان و دیگر سلسله‌های محلی کوچک ایران این روزگار، بخش پایانی که ویژه رویدادهای روزگار پادشاهی اولجایتو است. حتی اگر نویسنده نیز بر آن بوده تا بخش پایانی را به صورت کتابی جداگانه ارائه دهد - آن گونه که امروزه آوازه یافته است - باز باید پایانی منطقی بر اثر سترک نویسنده یعنی زبده التواریخ به شمار آورد. شاید بتوان گفت در نتیجه رقابتهای میان کاشانی و رشیدالدین - به ویژه روزگاری که او از رشیدالدین سرخورده شد و از منافع مادی و معنوی جامع التواریخ بازمانده - وی بر آن شد تا به همسنگ جامع التواریخ و از همان منابع و موادی که در کارگاه تاریخ نگاری رشیدی فراهم آمده بود، زبده التواریخ را تدوین کند. نام این دو اثر تا اندازه‌ای این گمان را تقویت می‌کند: زبده در برابر جامع یعنی چکیده و فشرده‌ای از آنچه که فراهم آمده بود.

دستنویس تفلیس

از همان سالهای آغازین که با دستنوشته‌های زبده التواریخ آشنا شدم همواره در پی بخش میانی آن بودم تا اینکه در یادداشتها و نوشته‌های استاد محمد تقی دانش پژوه به گزارش نسخه تفلیس برخوردم. وجود دستنویس تفلیس آنچه را می‌پنداشتم، به حقیقت نزدیک می‌کرد. گفتنی است چنین گمانی را پیشتر علامه قزوینی بویژه با توجه به نوشته‌های حمدالله مستوفی برده بود. البته در آنجا بیشتر بحث درباره اثبات وجود کلیت کتاب زبده التواریخ است تا تنها بخش میانی آن. او پس از یاد کرد فهرستهای موجود و نبود نام زبده التواریخ در آنها، می‌نویسد:

بعبارة اخرى در هيچ فهرستی از فهارس که در محل دسترس من است، نیافتم مطلقاً و اصلاً ولی در وجودش هم در سابق و هم فعلاً اصلاً و ابداً جای شبه نیست.^{۱۳}

زنده یاد محمد تقی دانش پژوه در ۲۴ شهریور ۱۳۵۱ به گرجستان سفر می‌کند و تا ۱۲ مهر همان سال به بررسی دستنوشته‌های بنیاد خاورشناسی فرهنگستان تفلیس می‌پردازد. حاصل این سفر دوره‌ای که کشورهای دیگر شوروی سابق را نیز دربردارد، در دفتر هشتم نشریه نسخه‌های خطی دانشگاه تهران منتشر شده است. در ص ۱۷۴ آن به شماره ۸۴ از تاریخ مغول یا زبده التواریخ شمس الدین ابوالقاسم کاشانی نام می‌برد و در توصیف آن می‌آورد:

مجلد دوم و سوم از سرگذشت گیخاتوخان (جلد نخستین آن درباره فارس است). در آن از کارهای غازانی بر شمرده شده از: مسجد و خانقاه، مسکن تعلیم و تعلم شافعیان و...^{۱۴}

همچنین، نخستین و بازپسین عنوان، آغاز و انجام، خط و زمان نگارش اثر یعنی ۱۰۱۱ ه. ق، از دیگر ویژگیهای نسخه‌شناسی اوست که در این توصیف می‌بینیم.^{۱۵} در فهرست گرجی بنیاد خاورشناسی فرهنگستان علوم گرجستان که در ۱۹۶۹ به وسیله چ ۱. آبولادزه، ر.و. گوارامیا و م. جی. ماماتساشیولی تدوین شده است، به توصیف همانندی از این اثر بر می‌خوریم. از جمله: عنوان آن را تاریخ موغول، نوشته شمس‌الدین کاشانی می‌نویسد. جمله‌های آغازین و انجامین کتاب را یاد می‌کند. همچنین شماره برگها، قطع، تعداد سطرها و دیگر ویژگیهای اثر را که متأسفانه به گرجی است و من از تفصیل آنها بیش از این در نیافتم، توصیف می‌کند.^{۱۶} افزون بر این در پایان توصیف یاد

شده، فهرست نویسان به فهرست بلوشه ارجاع داده‌اند: «Blochet, III, 1509».^{۱۷} در مجلد ۱۷ فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران به شماره ۹۰۶۷ و نیز مقدمه بخش «فاطمیان و نزاریان» زبدة التواریخ، مرحوم دانش پژوه باز به وجود دستنویس تفلیس اشاره می‌کند و در توصیف و بر شمردن نسخه‌های بازمانده از زبدة التواریخ می‌نویسد: «نسخه بنیاد نسخه‌های خطی فرهنگستان شهر تفلیس نوشته ۱۰۱۱ که من آن را دیده و در نشریه دانشگاه (۸: ۱۷۸) از آن یاد کرده‌ام»^{۱۸}

جناب استاد احمد منزوی آخرین پژوهشگر ایرانی است که در جلد دوم اثر ارزشمند فهرستواره کتابهای فارسی به جمع‌بندی فهرست‌های تاریخ مغول یا زبدة التواریخ شمس الدین ابوالقاسم کاشانی می‌پردازد و منابع موجود را چنین برمی‌شمارد: «نسخه‌ها ۴۲۷۳/۶ (۳ نسخه)؛ برگل روسی ۷۶۷/۲ تاریخ مغول، همانجا ۱۴۶۳/۳؛ استوری ۲۶۶/۱ تاریخ مغول؛ سعدی تا جامی ۱۲۸ زبدة التواریخ؛ کشف الظنون ۹۵۱/۲ زبدة التواریخ؛ نشریه ۱۷۸/۸ «تاریخ مغول یا زبدة التواریخ» مجلد دوم و سوم از سرگذشت گیخاتو خان (جلد نخستین آن درباره فارس است)؛ بلوشه ۱۸۰/۳، ۱۵۰۹؛ اسماعیل ۳۵۴.^{۱۹} باز با تاسف می‌گویم تاکنون توصیف‌های بلوشه، استوری، برگل و لالا اسماعیل را به طور مستقیم ندیده‌ام ولی برپایه نوشته‌های استاد منزوی و دیگران، همگی باید درباره همین تاریخ مغول باشند، چه به سبب اشاره به دستنویس تفلیس و چه به ضرورت دستنویس‌های دیگری از همین نسخه. به هر حال آنچه مسلم است همه آنها درباره یک اثرند آنهاهم بخش میانی زبدة التواریخ کاشانی که شادروان استاد دانش پژوه «خود دیده» و برای نخستین بار به معرفی آن در ایران همت گماشته‌اند. در همان سالهای نخست که در پی زبدة التواریخ کاشانی بودم و نسخه‌های موجود در ایران را - بویژه آنچه در دانشگاه تهران بود - می‌دیدم، گمان می‌کردم همه چیز با دستنویس تفلیس روشن می‌شود. از اینرو همواره آرزوی دیدن آن را داشتم. در آن سالها با وجود شوروی سابق و موانع گوناگون دست کم این آرزو را برای خودم دست نیافتنی می‌پنداشتم تا اینکه زمانه نغمه‌ای دیگر ساز کرد و با فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای قفقاز و آسیای میانه به تدریج زمینه کار فراهم آمد. سفارت گرجستان در ایران گشایش یافت و از خوش اقبالی دانشمند و ایران‌شناس فرهیخته گرجی جناب دکتر جمشید گیوناشویلی به عنوان سفیر گرجستان در ایران برگزیده شد. گویا پاییز ۱۳۷۵ بود که روزی به سفارت گرجستان رفتم^{۲۰} و با در میان گذاشتن

موضوع، سرانجام به پایمردی و تلاش جناب سفیر و آقای دکتر نیکلا کنسول وقت سفارت، همچنین ایرانشناس نامدار گرجی جناب استاد دکتر گریگول برادزه توانستم میکروفیلمی از نسخه مورد نظر تهیه کنم^{۲۱}. ولی با کمال تأسف به هر جا که مراجعه کردم به علت کیفیت پایین فیلم، قادر به خواندن آن نبودم. ناگزیر به تهیه فیلم خام با کیفیت مطلوب شدم. این مهم نیز با تلاش دوست ارجمندم جناب آقای دکتر جعفری مذهب از سوی کتابخانه ملی ایران تهیه شد. آن را به گرجستان فرستادم و باز به همت استاد برادزه زبده التواریخ یا تاریخ مغول، دستنویسی از تاریخ سیستان و نسخه‌ای منحصر به فرد نیز از تیاتر کریم شیرهای بر روی فیلم یاد شده ضبط و به تهران فرستاده شد. به رسم معمول فیلم را به کتابخانه ملی سپردم در برابر یک کپی از سه دستنویس یاد شده در اختیارم قرار گرفت. کپی‌ها را می‌شد خواند و از کلیت موضوع آگاهی یافت ولی به هیچ رو برای انتشار قابل استفاده نبودند. گویا دستنویس تاریخ سیستان را پیش‌تر ایران شناسان گرجی معرفی کرده بودند و جناب دکتر گیوناشویلی نیز اختلاف‌های آن را با تاریخ سیستان چاپ روانشاد ملک‌الشعرا بهار برابر داده بود و تفاوت‌های آن دو را منتشر ساخته بود. همچنین دریافتم که جناب آقای مؤمنی نیز تیاتر کریم شیرهای را پیش از این چاپ کرده بود. پس ماند به همین زبده التواریخ کاشانی. نیمه خوانا بودن متن و دشواری‌های آن از یک سو، همچون نبود گزارش مربوط به لرها در آن، از دیگر سو، عواملی بودند که از رغبتم در پرداختن به ادامه کار کاست. نه توانستم کپی خواناتری از آن تهیه کنم و نه امکانی بود که خودم به آنجا بروم.

چند سالی گذشت ولی موضوع همچنان برایم اهمیت داشت و از دل مشغولی‌هایم بود تا اینکه به تازگی و به ضرورت کاری به جستجو در نوشته‌های روزگار مغول پرداختم طبیعی است که باز سر وقت نوشته‌های کاشانی آنهم نسخه تفلیس بروم.

از حسن تصادف چندی پیش تاریخ و صاف را ورق می‌زدیم^{۲۲}. زمانی که به جلد سوم رسیدم و خطبه کتاب را آغاز کردم نوشته‌ها برایم آشنا بودند... ناگهان به یاد «دستنویس تفلیس، بخش میانی زبده التواریخ» افتادم. بی‌درنگ سر وقتش رفتم. هر دو را با هم سنجیدم. آری آنچه گمان کردم و کریدید. درست بود: نسخه تفلیس بخش سوم تاریخ و صاف بود که تاکنون همه به نام زبده التواریخ کاشانی آن را می‌شناختیم. به پیوست صفحه‌های آغازین و انجامین دستنویس تفلیس و متن چاپ سنگی تاریخ و صاف از نظر شما خوانندگان گرامی می‌گذرد تا خود به حقیقت موضوع آگاه شوید.

از آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم:

- اگر چه اینک می‌دانیم دستنویس تفلیس بخشی از زبدة التواریخ نیست، باز باید بر پایه نوشته‌های تاریخ‌گزیده و نیز دلیل‌هایی که آمد، به وجود بخش میانی آن باور داشت. به نظر من این گمان هنوز به قوت خود باقی است.

- روشن شد که تاریخ پر ارج ولی بس دشوار و صاف تا چه اندازه در میان ما از گذشته تا به امروز ناشناخته مانده است و گر نه هیچ‌گاه بخشهایی از آن را به دیگری نسبت نمی‌کردیم. از اینرو جا دارد که دست کم متن چایی و خوانایی هم به سبب کمیابی چاپهای موجود و هم خواناتر شدن کتاب تهیه و منتشر کنیم.

- و من دریافتم پهنه نسخه‌های خطی بس راز آلودتر و لغزنده‌تر از آن است که گمان می‌کردم. در این گستره به همه چیز باید شک کرد، حتی به چشم‌هایمان. خطا در این راه امری است ممکن، طبیعی و همه‌گیر. با این حال نباید بدبین و ناامید بود. چرا که گفته‌اند ویژگی علم همانا ابطال پذیری آن است. تفاوتی که در اینجا هست اینکه گناه کسی که چشم بسته حقیقت را می‌پذیرد و به بیراهه می‌رود سنگین‌تر از کسانی است که سرچشمه این گمراهی هستند.

- گفتنی است دستنویس یاد شده تنها جلد سوم است و آنگونه که در فهرستها به مجلد دوم و سوم اشاره شده بود، درست نیست. شبهه جلد دوم از آنجا است که در آغاز کتاب بلافاصله پس از خطبه آن می‌خوانیم: «اذا خرزنا فی مجلد الثانی نبذاً و لمعاً من صادرات احوال فارس و...» همچنین در پایان کتاب به تمام شدن «جلد سوم» اشاره رفته است. از اینرو در فهرستنویسی مجلد دوم و سوم نوشته‌اند. در صورتی که در آغاز کار مولف بر آن است تا برخی مطالب را یادآوری کند که در جلد دوم به آنها اشاره کرده است. زیرا «خرزنا» فعل ماضی متکلم مع‌الغیر از «خرز» به معنی سامان دادن کار است.

پی‌نوشتها

۱. برای آگاهی از چگونگی نام و لقبهای وی نک. قزوینی، محمد؛ یادداشت‌های قزوینی، ج ۳، به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، ۱۳۶۳، صص ۱۲۵ - ۱۲۹؛ کاشانی، زبدة التواریخ بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۰؛ منزوی، احمد، فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۹۰۴.

۲. نک. کاشانی، عرائس الجواهر و نفایس الاطایب، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵.
۳. نک. برگل، یو. ا. ادبیات فارسی بر مبنای استوری، مترجمان: یحیی آرین پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز، تحریر: احمد منزوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲، بخش ۲، صص ۴۷۳-۴۷۴ و نیز نک. مقدمه عرائس الجواهر.
۴. نک. مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تهران: آگاه ۱۳۷۰، صص ۴۰۵-۵۶۲.
۵. نک. قزوینی، پیشین، صص ۱۲۴-۱۳۰.
۶. نک. کاشانی تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۷. نک. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۳۷.
۸. نک. پیشین، ص ۷.
۹. از این دستنویس در سالهای اخیر به پایمردی استاد حمید ایزد پناه یک کپی تهیه گردید و به ایران آورده شد.
۱۰. برای آگاهی بیشتر از این نسخه ها نک. قزوینی، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۹؛ برگل، پیشین، صص ۴۷۵-۴۷۶؛ کاشانی، زبدة التواریخ. بخش فاطمیان و نزاریان، ص ۱۱ مقدمه؛ منزوی، پیشین، ج ۱، صص ۶۲۶-۶۲۷؛ دانش پژوه فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران، ج ۱۷، ش ۹۰۶۷.
۱۱. نک. کاشانی، زبدة التواریخ، ص ۱۱ مقدمه.
۱۲. نک. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۵ مقدمه.
۱۳. قزوینی، پیشین، ص ۱۲۴.
۱۴. دانش پژوه و ایرج افشار، نسخه های خطی، دفتر هشتم نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۷۸.
۱۵. نک. پیشین.
16. Ts. A Abuladze, R.V. Gvaramia and M.G. Mamatsashvili; Catalogue of the Arabic, Turkish and Persian manuscripts, Georgian Academy of Sciences, with a preface by George V. Tseretheli, Tbilisi 1969, P. 109.
۱۷. متأسفانه من به اثر بلوشه دسترسی نداشتم و از نوشته های او آگاهی ندارم، شاید به ضرورت توصیف نسخه پاریس تاریخ اولجایتو به دستنویس تغلیس نیز اشاره کرده است. با اینهمه در توصیف استاد منزوی نیز به اثر بلوشه ج ۱۸۰/۳، ۱۵۰۹ اشاره رفته است. نک. منزوی، پیشین، ج ۲، ص ۹۰۴.
۱۸. کاشانی، زبدة التواریخ...، ص ۱۱ مقدمه.
۱۹. منزوی، پیشین، ص ۹۰۴.
۲۰. خاطره این دیدار را هرگز فراموش نمی کنم. نخست خواسته خود را با آقای دکتر نیگلایکنسول سفارت در میان نهادم. قرار شد پی گیری کنم. موضوع را به گوش جناب سفیر رسانده بود. گویا به نظرش جالب آمده بود. از اینرو هنگامی که برای بار دوم به سفارت مراجعه کردم مرا به اتاق آقای سفیر راهنمایی کرد. آن روز بود که با او آشنا شدم. همان اندازه که خواسته من برای او جالب بود، برای من نیز جالب بود که در این زمانه یک شخصیت سیاسی اینهمه به امور فرهنگی بها می داد ولی بعدها که به تدریج و دورادور بیشتر او را شناختم، ایران شناسی فرزانه یافتم که با فرهنگ ایران و فرهیختگان ایرانی پیوندی دیرینه دارد و براساسی سیاست را در پرتو پیوندهای تاریخی دو ملت تفسیر می کند. حضور وی در تشییع جنازه دوست دانشمندش جناب استاد روانشاد احمد تفضلی و اندوه بی پایش از مرگ چنین ایران شناس بزرگی، او را برای همیشه در نظرم جاویدان ساخت. از اینرو امروز می گویم امیدوارم سفیران ما نیز دست کم در کشورهای آسیا میانه و قفقاز

فرهنگ‌گانی همچون دکتر جمشید گوناوشویلی باشند که به نظرم - البته در اینجا باید سیاست را از امور فرهنگی جدا دانست - هم بار سفارت فرهنگی گرجستان در ایران و هم ایران در گرجستان را بر دوش می‌کشد.

۲۱. در اینجا بر خود می‌دانم از همکاری همه آنان بویژه دوستانشان در بنیاد نسخه‌های خطی فرهنگستان علوم گرجستان سپاسگزاری کنم.

۲۲. و صاف، تاریخ و صاف، به اهتمام حاجی محمد مهدی اصفهانی، بمبئی ۱۲۶۹، افسست تهران: کتابخانه ابن سینا و جعفری تبریز، ۱۳۳۸.





صفحه نخست دستنویس تفلیس

آینه میراث

نفع و لذت و رفاه و خجای توئی که لطیف و نیت سوی لبست طبعی کینه در
 سلطنت با نضره بندگان دارم به یار اکبر انوار الحیا انصافاً بطریق الفلاح
 و نیای قیاداً و ملتاً فی الملهیه سالماً و لغتاً هادیه منبت العتبات
 این غایت منبت العتبات یزید و بلغتها من بعد طول فراقه نقل
 السلام علیک یا خیر العوالم و آخر عوالم علی الخلق در و محبت کرد
 که کعبه در حضرت ابن ابدشاه کعبه است و خبا که مناسک جمیع آفات سالک حق
 کعبه دین داران است این صوبه آمده و اران شعر شریف کعبه الحجاز قدماً
 و لکن کعبه الحجاز دارک و ان ینک معشر الحرام افتخاراً فایک معشر
 الکرم اختیار کرد و فای کعبه عالی مخلص از اجابت و عودت در بقلم باری
 کعبه محفل در زبان حال ترغیب و تکریم واجب میگوید در درگاه راز و نیاز
 و الکعبه الحجاز سجده تلیل و سجده آمز و طاعت و طاعت و ان کن مقام شریف
 جبره و اسلام بجای می آرند و زمره سرایان لیلیک اللهم لیلیک و سعادت
 در افش شوق طواف از یزید بیده زمره افان شوند باو شاه مکه در کار و نیاز
 سعادت ایلاد عدل آردین و در فرخ و دیار سلطان محمود و غار از ابرو حق محبت
 ساریه رتبت سید منبت و در فرخ و دیار و در و در شام سلطنت و نیاز و سبب
 از غبار و جراتی و سلطنت و کرامتی و منبت و دولت و منبت و منبت و منبت
 منبت و رختدار و دوزار و شوق و ان کله ای عدل او ای رتبت و در و منبت
 و امای و شوق و ان منبت و منبت و انیا فای با و منبت و منبت و منبت
 و امای و منبت و ان کله ای عدل او ای رتبت و در و منبت
 فایک الله الملهیه الایم و فی الملهیه الایم و فی الملهیه الایم
 و فی الملهیه الایم و فی الملهیه الایم و فی الملهیه الایم

پایان دستنویس تفلیس

آینه میراث



۵

۱۰

۱۵

انجائیدین

وَمَا أَكْفَرُ مِنْكُمْ خَلْقًا
مُنْجِبًا

وَمَا أَكْفَرُ مِنْكُمْ خَلْقًا

صفحه نخست تاریخ وصاف جلد سوم

آینه میراث

دوره جدید سال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲ (پیاپی ۲۱)

و عا و ا و ش

[illegible]

پایان جلد سوم تاریخ و صاف

آئینہ میراث